

# باطل شدن ازدواج به خاطر راز کثیف شوهر

22 شهریور 1404

**دختری که به عقد یکی از اقوام پدری خود درآمده بود، پس از یک سال نامزدی، با رسیدن یک پاکت به دستش، متوجه راز شوهرش شد و او را به زندان انداخت.**

۱۵ سال پیش تر نداشتم که پسرعموی پدرم مرا برای فرزندش خواستگاری کرد. آن روزها در یکی از روستاهای اطراف سرخس زندگی می‌کردیم. پدرم در روستا کشاورزی و دامداری داشت.

پسرعموی پدرم در یکی از شهرک‌های اطراف کلات زندگی می‌کرد و به خاطر اینکه تا آن زمان هیچگونه ارتباط و معاشرت فامیلی با هم نداشتیم، من پسرعموی پدرم را هیچ‌گاه ندیده بودم. با وجود این، وقتی آنها برای خواستگاری به منزل ما آمدند، پدرم خیلی با خوشرویی و صمیمیت با آنها برخورد کرد. جلال حدود ۱۵ سال از من بزرگ‌تر بود و با پرایدی که پدرش در اختیار او گذاشته بود، از روستا به شهر مسافركشی می‌کرد.

وقتی مادرم اصرار کرد که پدرم تحقیقاتی را درباره جلال انجام بدهد، پدرم به شدت عصبانی شد و این موضوع را توهین تلقی کرد چراکه معتقد بود جلال فرزند پسرعمویش است و کسی درباره فامیل خود تحقیق نمی‌کند!

طبق آداب و رسوم محلی، با برگزاری یک مراسم خانوادگی، به عقد جلال درآمدم و خانواده او نیز ۲ عدد النگوی طلا در روز مراسم عقدکنان به من هدیه دادند. این هدیه گران‌بها بین فامیل سر زبان‌ها افتاد و خانواده‌ام را به خانواده جلال علاقه‌مند کرد.

روزهای نامزدی من در حالی شروع شد که جلال هفته‌ای یک بار از کلات به روستای ما می‌آمد و بعد هم به سر کارش بازمی‌گشت. اما حدود یک سال بعد زندگی من به هم ریخت و سرنوشتم به گونه‌ای تغییر کرد که تباہ شدم و همه آمال و آرزوهایم به خاکستر تبدیل شد.

در یکی از روزها که برای گرفتن چند قرص نان به نانوایی روستا رفته بودم، ناگهان یکی از اهالی روستا از مینی‌بوس پیاده شد و در حالی که پاکتی را به سویم دراز می‌کرد، گفت: این پاکت را زن جوانی در مشهد به من داد تا به شما برسانم.

خیلی تعجب کردم چراکه موضوع برایم غافلگیرکننده بود، به همین خاطر به خانه رفتم و خیلی زود پاکت را باز کردم. از آنچه می‌دیدم، وحشت کردم. هراسان و با چشمانی اشکبار نامه‌ای را که درون پاکت بود خواندم، ولی باورم نمی‌شد که جلال چنین کاری کرده باشد. یک زن جوان که خودش را رقیه معرفی کرده بود، با فرستادن چند حکم قطعی دادگاه ادعا می‌کرد همسر قانونی جلال است و حتی از او یک فرزند ۶ ماهه نیز دارد.

**مرکز مشاوره**  
**حال خوب**  
**مشاوره تلفنی**  
ازدواج ، خانواده  
دکتر رویا درویش پیشه  
۰۹۱۰۲۹۰۴۷۵۸



نگران و حیرت‌زده به طرف زمین‌های کشاورزی دویدم و گریه‌کنان موضوع را برای پدر و مادرم بازگو کردم. آنها بی‌سواد بودند به همین دلیل من از روی احکام دادگاه موضوع را برایشان خواندم. مادرم روی زمین نشست و دستانش را به سرش کوبید. او بلافاصله به سرزنش پدرم پرداخت و گفت چقدر اصرار کردم درباره جلال و خانواده پسرعمویت تحقیق کنی؟ حالا ببین دخترم چطور بدبخت شد!

همان روز پدرم به دیدار پسرعمویش رفت، ولی آنها ماجرا را انکار کردند و گفتند چون دشمن زیاد دارند، احتمالاً پاپوش درست کرده‌اند. چند روز بعد با پدرم به مشهد و نزد مشاور کلانتری رفتیم. او همه اسناد را تایید کرد و ما دوباره به روستا بازگشتیم.

با اندکی تحقیق متوجه شدم جلال با زن مطلقه‌ای که در یکی از مراکز خصوصی کار می‌کرد و به عنوان مسافر سوار خودرویش شده بود، ارتباط برقرار کرده، ولی بعد از آنکه آن زن باردار شده بود، دیگر به تلفن‌های او پاسخ نداده و ارتباطش را قطع کرده بود. آن زن هم که آبروی خودش را در خطر دیده بود، دست به دامان قانون شده و زوجیت خود را از طریق قانونی به اثبات رسانده بود تا بتواند برای فرزندش شناسنامه بگیرد. جلال هم که متوجه شکایت و پیگیری‌های آن زن شده بود، بلافاصله به خواستگاری من آمد تا به او بفهماند که ازدواج کرده است و بدین ترتیب خود را از این مهلکه نجات دهد.

بالاخره جلال که دیگر چاره‌ای نداشت، حقیقت موضوع را بازگو کرد و من هم که آینده‌ام تباه شده بود، به اتهام فریب در ازدواج از او شکایت کردم و اینگونه جلال روانه زندان شد و من هم موفق شدم با حکم قانون طلاق بگیرم. ولی همین کوتاهی به ظاهر ساده خانواده‌ام سرنوشت‌م را تغییر داد و زندگی‌م را به نابودی کشاند. کاش پدرم حداقل تحقیق را انجام می‌داد تا امروز چنین زندگی آشفته‌ای در اوان جوانی نداشتیم.